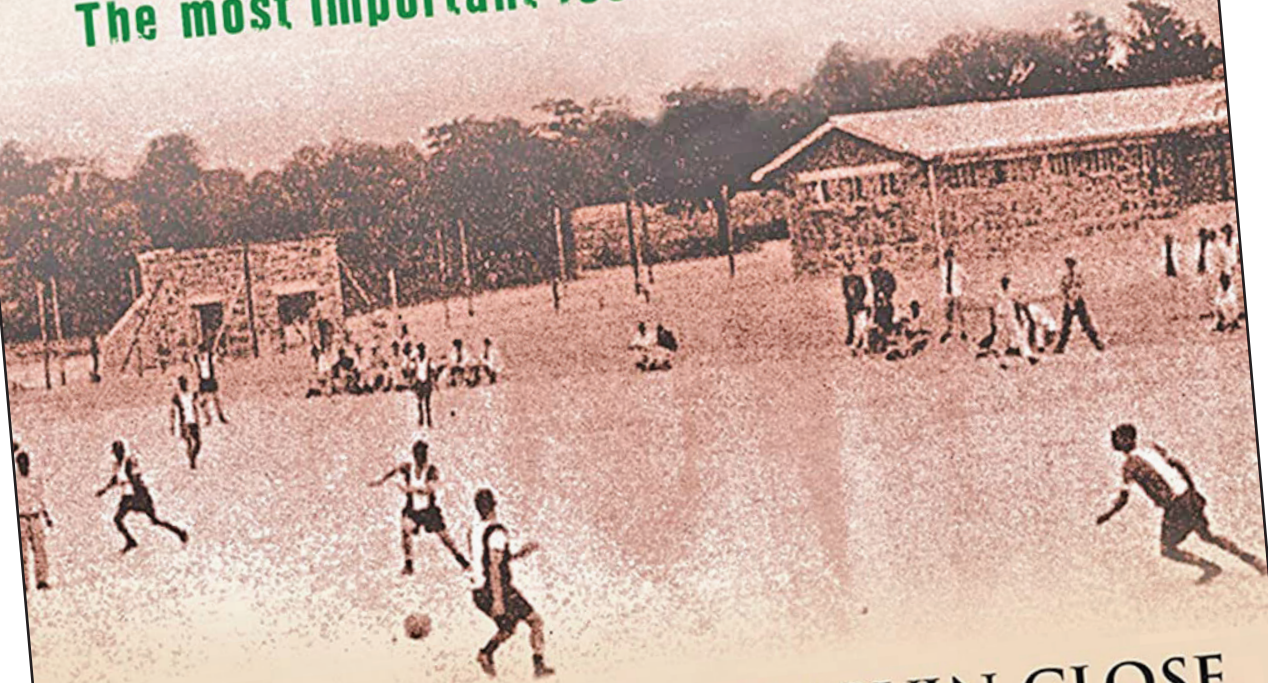


‘A little-known story well worth rescuing from the mists of history’ Metro
‘Utterly compelling’ Independent

MORE THAN JUST A GAME

FOOTBALL V APARTHEID
The most important football story ever told



CHUCK KORR AND MARVIN CLOSE

هم بالاخره حق رأی در کشوری آزاد را تجربه کردند. در سال ۱۹۹۴، ماندلا به ریاست جمهوری کشوری رسید که او را ۲۷ سال روانه زندان کرده بود. بسیاری از مردانی که در ساخت اتحادیه فوتبال ماکانا نقش داشتند، حالا در دولت مقامی را به دست گرفتند و پا به عرصه سیاست گذاشتند.

«آزادی» در پی فشار جهانی برای پایان دیکتاتوری شیطانی حاصل شد اما واقعیت این است که «سیاست» در «ورزش» نمود اصلی را پیدا کرد. ستارگان جهان ورزش خواستار پایان ظلم و ستم در کشور شدند تا بتوانند در عرصه‌های حرفه‌ای به رقابت بپردازند. جهان ورزش پس از پایان جور و ظلم در آفریقای جنوبی و فروپاشی نظام آپارتاید، از ورزشکاران این کشور با آغوش باز استقبال کرد. تصویر حماسی «نلسون ماندلا» در کنار «فرانس پینار» کاپیتان سفیدپوست تیم راگبی آفریقای جنوبی که جام قهرمانی جام جهانی راگبی ۱۹۹۵ را با هم بالای سر می‌برند، تصویری است که تا ابد در ذهن خواهد ماند.

فیفا در سال ۲۰۱۰ به آفریقای جنوبی فرصت میزبانی از جام جهانی را اهدا کرد؛ جایی که حتی صداهای آزاردهنده «ووزلا» هم نتوانست تصویر آن تورنمنت جذاب را تخریب کند. جالب اینکه ورزشگاه باشکوه «کیپ تاون» که به صورت اختصاصی برای همین تورنمنت ساخته شد؛ با زمین خاکی و سنگی که ستارگان «ماکانا» در آن به میدان می‌رفتند، تنها یازده کیلومتر با قایق فاصله دارد!

در بخشی از کمپین برای کسب میزبانی جام جهانی، هیأتی از نمایندگان فیفا متشکل از ستارگان جهان فوتبال در تولد ۸۹ سالگی ماندلا در جولای ۲۰۰۷ به جزیره روبین سر زدند. در مراسمی که پس از آن برگزار شد، فیفا اتحادیه فوتبال ماکانا را به عنوان عضو افتخاری خود معرفی کرد.

زمانی که ما به اسکله «ویکتوریا و آلبرت» برگشتیم، خورشید پشت سرمان بود و ابرهای تیره بر فراز کوه تیبِل. من با تغییر شهر نسبت به زمان ناهار، کاملاً به فکر فرو رفته بودم. این گردش برای من یک آموزه بسیار منحصر به فرد محسوب می‌شد. به یاد دارم که تمام مشتریان در این بازار سفیدپوست بودند و کارکنانی که ظرف‌های کثیف را جمع می‌کردند سیاه‌پوست. افراد بی‌خانمانی که در کیپ تاون حضور داشتند نیز همه رنگین‌پوست بودند. به همین دلیل این فکر در ذهنم نقش بست که شاید اختلافات زیاد در تحقق «عدالت» و «برابری» که ناشی از سیستم آپارتاید بود هرگز به طور کامل محو نشود اما هر تغییری را می‌تواند کم‌کم رقم زد. همانطور که ۳۰ سال پیش نه اما حالا در آفریقای جنوبی دیگر واقعاً زندگی سیاه‌ها اهمیت دارد و آنها تلاش می‌کنند تا این اهمیت بیشتر شود.

زندانیان جدید را به تیم‌های خود می‌افزودند. استقبال و علاقه به این بازی‌ها از آنچه تصویری شد هم بیشتر بود؛ در هر تیم چیزی در حدود ۴۰ عضو دیده می‌شد تا تقریباً نیمی از زندانیان سیاسی جزیره «روبِن» عضوی از اتحادیه فوتبال ماکانا باشند.

هر باشگاه باید سه تیم بر اساس توانایی بازیکنانش معرفی می‌کرد و هیچ‌کس به دلیل عدم توانایی از بازی محروم نمی‌شد. سه سطح لیگ بر همین اساس شکل گرفت. سطح سوم متشکل از بازیکنانی بود که پیش از حضور در زندان، تجربه چندان از فوتبال نداشتند. سطح اول هم جوانانی بودند که اگر برای دیدگاه ضد آپارتاید زندانی نمی‌شدند، احتمالاً بیرون از زندان به عنوان بازیکن حرفه‌ای در مستطیل‌های سبز توپ می‌زدند.

برای آنکه این بازی‌ها بیشتر به واقعیت نزدیک شوند، هدفی جاه‌طلبانه در راهروهای زندان گوش به‌گوش و سینه‌به‌سینه انتقال یافت؛ اینکه هر باشگاه نیز همانند تمام باشگاه‌های حرفه‌ای جهان، پیراهنی ویژه و مخصوص داشته باشد. تا آن زمان تمام زندانی‌ها لباس مشترکی داشتند ولی نمایندگان اتحادیه فوتبال درخواست کردند که هر باشگاه روی طرح مخصوص خود کار کند تا پیراهنش به نوعی نماد فلسفه‌شان باشد.

باز هم درخواست‌ها مورد خنده و تمسخر نگهبانان قرار گرفت ولی یک بار دیگر پای «صلیب سرخ» به میان آمد؛ به دستور این سازمان جهانی نه تنها با درخواست مربوط به لباس تیم‌ها موافقت شد بلکه بودجه لازم هم تأمین گشت تا پیراهن‌ها در فروشگاه‌های کیپ‌تاون به تولید انبوه برسد! زندانیان برابر زندانبانان خود و افرادی که آنها را اسیر کرده بودند، کم‌کم دستِ برتر را یافتند.

در گرمای سوزان تابستان، سرانجام نخستین مسابقه رسمی اتحادیه فوتبال ماکانا در دسامبر سال ۱۹۶۹ برگزار شد. تقریباً هر زندانی یک تیم محبوب داشت و خیلی زود موج هیجان تمام جزیره را فرا گرفت. در زندان و سلول‌ها تنها صحبت از فوتبال بود و پس از هر مسابقه به تحلیل و پیش از دیدار بعدی به پیش‌بینی آن می‌پرداختند.

مبارزان آزادی به این امید رسیدند که تغییر به زودی رخ خواهد داد. حتی کم‌کم نگهبانان و کارکنان دولت هم به دنبال تشکیل یک تیم افتادند و با مردمی که تا چندی پیش با آنها همانند یک حیوان رفتار می‌کردند، علاقه‌ای مشترک یافتند. به مرور تنک‌ها و آزارها و کاهش سهم غذای زندانیان افزایش یافت زیرا نگهبانان می‌خواستند که بازیکنان آماده باشند و بهتر تمرین کنند. سنگ‌های جزیره، دیگر تنها دیوارهایی نبود که فرو می‌ریختند!

لیگ منظم و مطابق برنامه تا زمان آزادی ادامه یافت. بعد از آزادی و سقوط آپارتاید، بیشتر زندانیان به ماندلا در کنگره ملی آفریقا پیوستند. این کنگره خیلی زود به یک حزب اپوزیسیون قانونی تبدیل شد و با پافشاری انتخاباتی در آفریقای جنوبی را برگزار نمود؛ انتخاباتی که در آن سیاه‌پوستان

اما قانون همان رژیم دیکتاتور روزه امیدی را برای زندانی‌ها فراهم کرده بود. بر اساس این قانون تمام زندانی‌ها حق داشتند تا هفته‌ای دو مرتبه بیرون از زندان به هواخوری مشغول شوند. روزهای شنبه هم هر زندانی دعوت می‌شد تا اگر شکایت یا پیشنهادی دارد با رئیس زندان در میان بگذارد.

درخواست‌های پیرامون غذای بیشتر و کتک کمتر، همواره بدون توجه باقی می‌ماند. پس تمام افرادی که خواهان بازی فوتبال بودند با هم توافق کردند این بار در این جلسه هفتگی از رئیس زندان تقاضای جدیدشان را آن هم برای یک بار در هفته، مطرح کنند. با این وجود رئیس که تصور می‌کرد این خواسته به نوعی یک توهین به او بوده، برای متقاضیان تنبیه در نظر گرفت. اما مگر می‌شود کسی را از خواسته ذاتی‌اش ناامید کرد؟ از این رویکی از زندانیان بدون توجه به این مشکلات و تنبیهاتِ صعودی، هر شنبه در سال ۱۹۶۴ این خواسته را ابراز نمود.

در این بین؛ حزب ملی با توجه به ستمگری‌هایش، زیر ذره‌بین جوامع بین‌الملل قرار داشت. در ورزش «فیفا» در تصمیمی بسیار خبرساز، آفریقای جنوبی را به دلیل سیاست‌های نژادپرستانه‌اش –فقط اجازه حضور سفیدپوست‌ها در تیم را می‌داد– از تمامی تورنمنت‌ها و مسابقات رسمی تحریم نمود. کمیته بین‌المللی المپیک هم این کشور را از حضور در بازی‌های سال ۱۹۶۴ محروم ساخت.

وقتی قرار بود صلیب سرخ بازدیدی از جزیره روبِن داشته باشد تا شرایط زندانیان را کاملاً تحت نظر بگیرد؛ رئیس زندان ناگهان تصمیم گرفت تا خواسته‌هایی که قبلاً با بی‌رحمی و بی‌توجهی روی تک‌تک‌شان خط قرمزی پررنگ کشیده بود را مورد بررسی مجدد قرار دهد! آنها می‌خواستند دولت و زندان را در چشم مردم جهان، رژیم‌ی رثوف و حتی مهمان‌نواز نشان دهند. ناگهان ماندلا و دیگر رهبران سیاسی در سلول‌های انفرادی‌شان مشغول دوختن پیراهن فوتبال شدند و بازیکنان فرصت بازی پیدا کردند.

مستطیلی خاکی برای فعالیت جدید زندانی‌ها تدارک دیده شد؛ مسابقات ابتدایی مردان لاغری را به خود دید که توسط نگهبانان در تیم‌ها تقسیم شدند. زندانی‌هایی که البته در اواسط بازی از حال می‌رفتند و نمی‌توانستند مسابقه را به پایان برسانند. آنها پیراهنی نداشتند که بر تن کنند و با پاهای برهنه توپ می‌زدند. پس از چند سال اصرار و پافشاری، واقعیت بیشتر یک کابوس بود که داشت به یک رویا پیوند می‌خورد. رئیس زندان و نگهبانان استقامت زندانیان را به سخره گرفتند و می‌گفتند که هفته سوم از فوتبال دیگر خبری نخواهد بود. اما خیلی زود با استفاده از الوار و تور ماهیگیری دروازه‌هایی ساخته شد. یکی از زندانیان که سابقه پینه‌دوزی داشت برای بازیکنان کفش‌هایی از صندل‌های دور انداخته شده پلاستیکی –که در جزیره پیدا شده بود– طراحی کرد. زندانیانی که سابقه کشاورزی و باغبانی داشتند هم داوطلب شدند تا زمین خشک و سخت را به زمینی مشابه زمین‌های سبز فوتبال تبدیل کنند.

به این ترتیب بازیکنان آماده‌تر و قوی‌تر شدند و از لحاظ روانی هم به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای رسیدند. با بالا رفتن سطح بازی‌ها، بازیکنان توانستند ۹۰ دقیقه به طور کامل بازی کنند و کم‌کم اجازه پیدا کردند تا خودشان تیم‌های مد نظرشان را برگزینند.

کمیته‌هایی تشکیل شدند تا ساختار لیگ در مسیر شکل‌گیری قرار بگیرد. برحسب اتفاق «صلیب سرخ» دستور ساخت یک کتابخانه در زندان را صادر کرد و میان چندین جلد کتاب اهدایی به این کتابخانه، نسخه‌ای از کتاب قانون فیفا هم وجود داشت. این کتاب توسط کمیته مسابقات مطالعه و قوانینش به اجرا گذاشته شد. مردانی که باور داشتند روزی باز هم به جنگ برای آزادی‌شان باز خواهند گشت، با تشکیل لیگ فوتبال، آمادگی روانی لازم برای این امر را تأمین می‌کردند.

خیلی زود تیم‌ها به هفت باشگاه رسمی تبدیل شدند؛ «رنجرز»، «باکس»، «هاتسپرز»، «دینامو»، «دیتشیتشیدی»، «عقاب‌های سیاه» و «توپچی‌ها». هر باشگاه نماینده یک گروه سیاسی بود و یک رئیس و یک مدیر داشت. باشگاه «مانونگ» هم به عنوان باشگاه هشتم سپس توسط سایر زندانی‌ها تأسیس شد که در این باشگاه عضویت برای همه زندانیان فارغ از دیدگاه سیاسی‌شان آزاد بود. بعد از مدتی سایر باشگاه‌ها نیز همین رویه را در پیش گرفتند تا دیگر عضویت در باشگاه فقط منوط بر فلسفه مشترک میان بازیکنان نباشد. قوانین جابه‌جایی بازیکنان هم خیلی زود تدوین شد و حتی اهدای جایزه بهترین بازیکن سال هم در دستور کار قرار گرفت. همه چیز همانند لیگ‌های حرفه‌ای پیش می‌رفت. چه چیزی کم بود؟ بله؛ ابتدا اتحادیه داوران و سپس اتحادیه فوتبال ماکانا. این نام هم مانند تمام چیزهای دیگر با انتخاب دموکراتیک در کمیته انتخاب شد.

«ماکانا» نام مبارزی اسطوره‌ای بود که در سال ۱۸۱۹ به دلیل مبارزه علیه استعمارگری توسط بریتانیا به جزیره روبِن تبعید شد. او کنار ۳۰ مرد دیگر، با واژگون شدن قایقی که با آن قصد فرار داشت، جان خود را از دست داد. اراده او اما یادبودی مناسب برای اتحادیه فوتبال به حساب می‌آمد که نشانگر آخرین جمعی بود که برای دفاع از حق خود در جزیره به تبعید زندگی سر می‌کردند.

اتحادیه رسمی فوتبال «ماکانا» با بهره‌مندی از قوانین فیفا، هدفی مشترک را با سران احزاب سیاسی در سر داشت و در نهایت در ژوئن ۱۹۶۹ این هدف نهایی شد. کار به حدی پیش رفت که باشگاه نهمی هم در این فاصله با نام امفاتاللاتسانا پا به عرصه حیات گذاشت و باشگاه‌ها به صورت مداوم

